

سنجه‌های غریزه‌ای دین: ترس، فرمان‌بری و تقلید

(از کتاب فلسفه‌رهایی: از بودا تا عمر خیام)

نویسنده: مصطفی وزیری

مترجم: حامد علیاری

پس از بازشناسی چگونگی پیدایش دین به‌مثابه یک محصول جانبی زیست‌شناختی و حتی یک تلقین نیاکانی - فرهنگی، اکنون می‌توانیم بر سه مسیر ذهنی برجسته مسئول انتخاب دین در برابر غیردین نگاهی عمیق‌تر بیافکنیم. درمقابل این پس‌زمینه، سه گرایش قوی پررنگ می‌نمایند: (۱) ترس، هم وجودی و هم از قدرت‌های بالاتر؛ (۲) فرمان‌بری، نوعی تسلیم در برابر خدایان و نهادهای دینی و (۳) تقلید از پدرومادر و اعمال و اعتقادات همگانی. پیش از توانایی مواجهه با «فلسفه هستی»، انسان‌های آغازین بایستی بر این امر واقف می‌گشتند که چگونه می‌توانند «زیست‌شناسی» ترس خود را مهار کنند تا هستی را مطلوب‌تر سازند.

انسان، همانند سایر گونه‌ها، مجبور بوده است تا یکی از چرخه‌های فرگشتی^۱ را دنبال کند: سازگاری، تغییر و یا انقراض. این فرایندها باعث شدند تا انسان‌ها مدام تصمیمات جدیدی بگیرند: مهاجرت کردن، پناه گرفتن درمقابل عناصر خارجی، سازگار گشتن با تغییرات غذایی و اقلیمی و پیروز شدن در رقابت. لیکن، مدیریت مسائل شناختی درقیاس با مسائل جسمانی فشار بیش‌تری بر نظام روان‌شناختی انسان وارد می‌ساخت. تغییر تناقض‌وار در عملکرد مغز استعدادهایی مبتکرانه به‌بار آورد که در انسان‌گونه‌های پیشین بی‌سابقه بودند، ولی هم‌زمان عملکرد مغزی جدید یک گرایش فزون‌فکوری^۲، با تشویش، بحران ذهنی و حتی میل به انگاره‌های خیالی با درک اموری که هرگز در واقعیت وجود نداشته‌اند را تولید نمود. با رشد لب

¹ Module

² Evolutionary

³ Hominid

⁴ Hyper-reflective

پیشانی مغز^۵، قابلیتِ چشم‌گیر تأمل به سردرگمی‌های جدی منتهی شد - مانند اندیشیدن دربارهٔ چرایی وجود آدمی در این جهان، چستی معنای هستی و کیستی گردانندهٔ جهان - که به اندیشه‌های اضطراب‌آور منتج گشت.^۶ آسیب فزون فکوری و نگرانی به‌سادگی می‌توانست انسان‌ها را با افسردگی و اقدام به خودکشی به آستانهٔ سقوط ببرد. ولی، این چنین انقراضی رخ نداد. در عوض، سازگاری و تغییر پیروز شدند. باری، سازگاری برای مهار تشویش بدون تبعات روان‌شناختی جدی نبود و ظاهراً راهگشای بحران‌های جدیدی گشت که خواهیم دید.

ترس

گفته می‌شود که ترس نخستین احساس نطفه است. هم‌چنین، گفته می‌شود که «قدیمی‌ترین و قوی‌ترین احساس آدمی ترس است و قدیمی‌ترین و قوی‌ترین نوع ترس ترس از ناشناخته است.»^۷ ترس همواره در مراحل مختلف زندگی به سراغ آدمی می‌آید. زمان‌هایی بوده‌اند که حتی اندیشه‌های خود فرد و آزادی باعث ترس گشته‌اند.^۸ پاسخ به یک رویداد ناگهانی و نگران‌کننده غالباً باعث ترس و تشویش است. با این اوصاف، در درازمدت، اوج‌گیری «ترس» می‌تواند به حالتی مبهم از «تشویش» تبدیل شود. لذا، ترس ممکن است به‌طور شناسایی‌ناپذیری به یک برساخت^۹ روحی بدل گردد.^{۱۰} به‌دلیل پیچیدگی ترس - تشویش که اغلب فاقد امر به‌خصوصی برای ترسیدن است، این تکانه^{۱۱} می‌تواند عموماً از به‌دام افتادن در اندیشه‌های فردی باشد. تمایل به اندیشیدن بسیار زیاد به یک گرایش وسواسی، گاه نسبت به امور نامعلوم، تبدیل می‌شود. در میان بسیاری، ترس نهان به تشویش نامنتقی تغییر می‌یابد. ترس باعث برانگیخته شدن عواطف و هیجان مغز می‌شود که می‌تواند موجب آشفتگی قوای منطقی گردد. در کلامی ساده، «آن چه شناخته نمی‌شود، ترس می‌زاید.»^{۱۲}

⁵ Frontal lobe

^۶ در مغز، گرچه مناطق قشری متعدّد همراه با مغز میانی و ساقهٔ مغز به‌واسطهٔ تعاملات در پاسخ به ترس شرکت می‌کنند، عمدتاً بادامه مسئول ترس است و هستهٔ کناری نوار انتهایی نیز مسئول تشویش. بنگرید به:

Ralph Adolphs, "The Biology of Fear," *Current Biology* 23/2 (Jan. 21, 2013), 82-83, 88.

^۷ این سخنی از داستان‌نویس آمریکایی، هاوارد فیلیس لاکرافت است. بنگرید به:

H. P. Lovecraft Quotes. BrainyQuote.com, BrainyMedia Inc, 2018. https://www.brainyquote.com/quotes/h_p_lovecraft_676245, accessed November 28, 2018.

⁸ Erich Fromm, *The Sane Society* (1956; London: Routledge & Kegan Paul, 1976), 34.

⁹ Construct

¹⁰ Adolphs, "The Biology of Fear," 79.

¹¹ Impulse

¹² Eckart Voland, "Evaluating the Evolutionary Status of Religiosity and Religiousness," in E. Voland, W. Schiefenhövel (eds.), *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, Berlin Heidelberg: Springer-Verlag, 2009, 13-14.

در روندِ رشدِ شناختی، در کلامِ عام، انسان در طول هزاره‌های زندگی در طبیعت بی‌زبان با دو پدیدهٔ ترس غالب مواجه گشت. موردِ نخست طیفی از ترس‌ها و تشویش‌های شی‌محور^{۱۳} برخاسته از عناصری مانند رعدوبرق، زمین‌لرزه، طوفان و سایر رخداد‌های طبیعی به‌شدت وحشتناک بود. ترس از درندگان و نیز دشمنان انسان نیز بودند که تماماً ترس‌های شی‌محور محسوب می‌شدند. دومین مجموعه از ترس‌ها که ساختهٔ ذهن کنونی ما و سرگذشت روان‌شناسی انسان قدیم است، ناشی از اموری غیرمادی یا غیرشی‌محور بد، مانند ترس از نیروهای اسرارآمیز طبیعت شامل بیماری، مرگ و یا یک فاعل خیالی در پس‌بالای طبیعی و نیز ترس‌های واهی و بی‌توضیح.

از منظر تاریخی و فرگشتی، ترس شی‌محور یک تجربهٔ روزانهٔ مشترک بود که مغز را وامی‌داشت تا رخداد‌های ناخوشایند و فهم‌ناپذیر را شناسایی و در جهت تسکینشان بکوشد. تلاش برای شناخت جهان اطراف با میلیون‌ها ستاره در آسمان تاریک شب، مشاهدهٔ فصل‌های در تغییر و تجربهٔ رویدادهای نامعلوم همیشه متحیرکننده بوده است. این‌دست از رویدادها آشکارا پدیده‌هایی مرموز برای نیاکان ما بودند. پدیده‌های ترس‌آفرین طبیعی عبارت بودند از غروب هرروزهٔ آفتاب و ترس مرتبط با درندگان همراه با فرار سیدن شب و تاریکی، رعدوبرق، آتش‌فشان، خورشیدگرفتگی که بایستی به‌سان آخرین لحظات جهان (آرماگدون^{۱۴}) به‌نظر می‌رسید و نیز طوفان‌های ویرانگر. دیگر ترس‌های وجودی شامل بیماری، تب بالا، مرگ ناگهانی، مرگ کودک، مرگ مادر حین زایمان، ترس از مرگ خود، وقایع بعد از مرگ و سایر تشویش‌های فردی ناشناس می‌شد. تمامی این رویدادها رنج‌آور و توضیح‌ناپذیر بودند و عامل قابل‌شناسایی‌ای نداشتند.

پدیدهٔ ترس از امور غیرشی‌محور یا غیرمادی بنابر ظهور «خودآگاهی» در انسان‌ها پدیدار گشت که شاید خود یک ویژگی متمایزی در قلمرو حیوانات بود. تغییر در اندازه و شکل مغز و نیز عملکرد قشر پیشانی مغز^{۱۵} خودآگاهی را یک خصیصهٔ چنان قوی‌ای ساخت که انسان را به یک حیوان فزون‌فکور بدل نمود. از قبیل این دگردیسی در خودآگاهی، یک هوش ماهرتر و هم‌زمان یک بیم دلهره‌آور ایجاد شدند. مفاهیم مبهم مانند وضعیت و سرنوشت زندگی فرد، مملو از تردید، به‌عنوان منشأی ترس ناآگاهانه^{۱۶} نمایان شدند. در گذر زمان، ترس بدون شی (تشویش) از لحاظ عاطفی جدی گشت.

جهت دفع این تشویش‌ها، به‌ویژه زمانی که انسان‌ها شاهد بی‌قدرتی خویش در طبیعت می‌شدند، جست‌وجوی راه‌حل بیش‌ترویش‌تر اضطرار یافت. در عوض زمین‌گیر شدن توسط ترس، نیاکان انسان ما راهبردهای ذهنی خلاقانه‌ای را جهت تسکین این ترس‌های وجودی به‌کار گرفتند. این هراس بود که در

¹³ Object-based

¹⁴ Armageddon

¹⁵ Frontal cortex

¹⁶ Subliminal

پاسخ به موقعیت‌های وحشتناک طبیعت و نیز ترس از امور و موقعیت‌های خیالی، آیین‌های جادویی و خرافی را به بار آورد.^{۱۷} برای نمونه، ظهور شمن‌گرایی^{۱۸} آغازین، شاید قدیمی‌ترین رسم ذهنی، لزوماً نه معطوف به تغییر واقعیت خارجی بلکه دگرش واقعیت در دیدگاه فردی بود.^{۱۹} گروه‌ها آتش برپا می‌کردند، طبل می‌زدند، سرود می‌خواندند و شاید می‌رقصیدند که جملگی به نیروی ذهنی قوی تری منجر می‌گردید. بدین ترتیب، پاسخ به ترس تغییر چهارچوب ذهنی بود.

روحانی و پزشک نقشی مشابه ایفا می‌کردند که در پی درمان روح و بدن از طریق ارتقای روح به قلمروهای بالاتر به واسطه رقص و طبل کوبی بودند.^{۲۰} در کنار این مضامین و موارد مشابه، داستان‌ها، باورها و مراسم پرجزئیات بر ساخته شدند.

شکل‌گیری تدریجی گروه‌های دارای سلسله‌مراتب اجتماعی شمن‌ها^{۲۱} و روحانیون بیش‌تری را تولید کرد که آیین‌های این‌چینی را در جهت تغییر دیدگاه درونی، ایجاد نیروی ذهنی و تسکین ترس انجام می‌دادند. تغییر واقعیت از طریق این پیکربندی^{۲۲} ذهنی تدریجاً به باور و آیین‌ها و نهایتاً اندیشه دینی سامان‌مند تکامل یافت. لذا، ظهور دین، بدون مادیت^{۲۳} یا شکل بیرونی‌ای در خود طبیعت، پدیده‌ای درونی گشت که به دلیل مواجهه انسان با بسیاری از مسائل عاطفی نگران‌کننده، به‌ویژه ترس، ادراک انسان را دست‌خوش تغییر ساخت. دین در واقعیت هیچ دستاورد محسوسی را وعده نمی‌داد؛ یک شناخت درونی بود که ترس را به امید تبدیل می‌کرد.

توسعه جوامع روحانی‌سالار که چنین آیین‌هایی را سازمان‌دهی می‌کردند، جوامع را در آیین‌های ترس‌کاهی بر روحانیون متکی ساخت. به تدریج، حکومت اقتدارگرایی^{۲۴} بنیان نهاده شد و تأثیر دین به واسطه تهدیدات وحشت‌آور روحانیون به مجازات توسط قدرت‌های مرموز طبیعت و خدایان دگرگون گشت. دین «خود» گاهی منشأی ترس گشت که به‌جای ترس‌های واقعی مربوط به طبیعت و هستی نشست. نظام‌های پیچیده جوامع کشاورز و شهرنشین مضافاً ترس بیشتری آفریدند که ترس‌های ماورایی را هم‌چون خاطره‌ای دور ساخت.^{۲۵}

¹⁷ Walter Burkert, *Creation of the Sacred: Tracks of Biology in Early Religions* (Cambridge: Harvard University Press, 1998), 46–47.

¹⁸ Shamanism

¹⁹ Richard Leviton, "Through the Shaman's Door," *Yoga Journal*, July–Aug., 1992, 52–55, 102.

²⁰ Wade Davis, *Shadows in the Sun: Travels to Landscapes of Spirit and Desire* (New York: Broadway Books, 1999), 144, 146, 148, 150.

²¹ Shaman

²² Configuration

²³ Materiality

²⁴ Authoritarianism

²⁵ در حدود سه‌هزار سال پیش، با تمایل به زندگی زاهدانه و راهبانه، بسیاری از استادان هندی ترک‌داری، زمین، احشام کردند و برهنه و نیمه‌برهنه از مکانی به مکان دیگر سرگردان گشته و به حیات خویش ادامه دادند. جست‌وجوی

البته، مهم است به یاد داشته باشیم که دین اساساً طی دوران اولیة خود در انسان‌ها ترس نیافرید؛ دین «به دلیل» ترس آفریده شد. دین سازوکار^{۲۶}ی جهت مدارا و پاسخ به ترس به قدرتمندترین شیوه شناختی بود، ولی بعدها خود به منشأی مهار اندیشه جمعی تبدیل شد.

روحانیون و حاکمان، شاید در همان عصر نوسنگی^{۲۷}، از عنصر ترس در انسجام بخشی به چیرگی شان بهره جستند. «یزدان شناسی^{۲۸} ترس» شرط تاریخی میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان یزدان سالار^{۲۹} شد. خدایان به موجودیتی تبدیل شدند که انسان‌ها برای تحمل سرگشتگی‌های عاطفی و روان شناختی بدان‌ها دعا می‌کردند و متوسل می‌شدند. در این بین، در تحول اجتماعی فرهنگی، ترس ابزاری در دست طبقه حاکم جهت افزایش دروغ‌های دینی شد که می‌توانستند از قبیل آن افراد ترسو و از لحاظ عاطفی ضعیف را استعمار کنند. طبقه حاکم نیز در ترس‌های مشابه سهیم بود، زیرا آن‌ها هم در دام ترس‌هایشان گرفتار بودند. این طبقات حاکم در معرض «قوانین» دینی مشابه و ترس از خدایان بودند، ولی آن‌ها تحریف کننده و مهارکننده دین و افراد نیز محسوب می‌شدند. هرچه گروه‌ها زودباورتر بودند، دامنه تحریف زیر چتر دین در راستای مدیریت ترس نیز گسترده‌تر بود. طبقه حاکم تحریف کننده ترس احتمالاً خود را نیز به اندازه مردمان ضعیف فریب می‌داد.

از این رو، هم‌گام با اتخاذ و انطباق ادیان توسط انسان‌ها، ترس در توسعه دین یک سامان بخش تأثیرگذار یگانه باقی ماند. پس، آیا می‌توان گفت که دین شاید نتیجه نخستین تجربه اختلال روان تنش پسا سانحه^{۳۰} توسط انسان بود؟ قدرت ترس در روان چنان چیره باقی ماند که نامنطقیت^{۳۱}های موجود در اعتقادات اغلب نادیده انگاشته شده یا اعتلا می‌یابند. از آنجایی که اعضای یک جامعه متعهد به باورهای مشابه بودند، نامنطقیت‌هایشان حتی ایمنی بیش تری در برابر انتقادات می‌یافتند و نتیجتاً چشم انداز زیستن در ترس و نامنطقیت درون دیوارهای یک فرهنگ مشترک تنها گزینه بود. ترس به واسطه دین نهادینه و در لفافه پیچیده شد.

توازن ذهنی از جانب آن‌ها شاید انگیزه ترک جوامع کشاورز و به معنای حقیقی کلمه، یافتن زندگی بهتر در قامت «شکارگر - گردآور» بود.

²⁶ Mechanism

²⁷ Neolithic

²⁸ Theology

²⁹ Theocrat

³⁰ Post-Traumatic Stress Disorder (PTSD)

³¹ Irrationality

فرمان بری

فرمان بری در بستر انسانی عموماً درمقابل خودمختاری یا اندیشه خودمختارانه قرار دارد و لهذا ترس و فرمان بری غالباً باعث رشد هم می‌شوند. تناقض روان‌شناختی پیرامون این که چرا افراد فرمان بری را بر خودمختاری ترجیح می‌دهند، بخشی محاسبه زیست‌شناختی (درون‌نهاد زندگی نخستی^{۳۲} ها، همان‌گونه که پیش‌تر بحث شد) است و بخشی دیگر محاسبه شناختی - فرهنگی ست. این یعنی اگر ترس مجازات است، پس فرمان بری باید تولید پاداش کند. همان‌طور که تیم فرند^{۳۳} به‌زیبایی خاطر نشان ساخته است، میلیون‌ها گونه روی این سیاره عمدتاً دغدغه چهار چیز را دارند: «رابطه جنسی»، «مستغلات»، «رئیس کیست؟» و «شام چیست؟»^{۳۴} این پرسش بنیادین که «رئیس کیست؟» به مسائل فرمان بری و ساختار قدرت درون یک گونه منتهی می‌شود و طرح کلی ساختار قدرت در نخستی‌های پیشرفته بایستی بر انسان‌ها در تجلی فرمان بری در جوامع انسانی از جمله فرمان بری دینی تأثیر گذاشته باشد.

تا حدی به‌دلیل زیست‌شناسی‌مان، فرمان بری ظاهراً بنیان تاریخ انسان بوده است. در ملاحظه انسان به‌مثابه حیوان اجتماعی، همواره پای یک «رئیس» در میان است. توماس بوکارد^{۳۵} به توصیف سه پرسش می‌پردازد که انسان باید در پیوند با فرمان بری از بالاترین و مشروع‌ترین مقام، از واقعیت‌های سطح زمینی تا سطوح بالاتر زمینی و حتی آسمانی بدان‌ها پاسخ دهد: «چه کسی در رأس کار است؟»، «او چه می‌خواهد؟» و «من چه کاری [باید] انجام دهم؟» پاسخ این پرسش‌ها در بستر دینی از این قرار است: «خدا در رأس کار است»، «او فرمان بری می‌خواهد» و «من باید به او باور داشته باشم و خواسته‌های نمایندگان خدا را به‌انجام برسانم.» خدایان قبیله‌ای بر ساخته انسان اغلب جهت بقای عاطفی و شناختی به هدف فرمان بری مبدل شدند. قدرت الزام فرمان بری و پرسش بنیادین «چه کسی در رأس کار است؟» چشم‌گیر و گیج‌کننده است، به‌ویژه در مواردی که فرمان بری به‌طور تحمل‌ناپذیری سرکوبگرانه است و در عین حال، به‌جای نافرمانی و یافتن رهایی، بسیاری افراد معضلات نکبت‌بار خود را یا با رویه سازگاری - خوگیری و یا به‌زور تحمل می‌کنند.

فرمان بری مصالحه‌ای میان غالب و مغلوب است. از آنجایی که پی‌روی از رهبر نر، نر آلفا^{۳۶}، ویژگی نخستی‌های پیشرفته است، انسان‌ها نیز در طول تاریخ و حتی در سطح روزمره نسبت به پی‌روی از یک (نوع) رهبر نر در نقش بزرگ‌خاندان، شاه، سپه‌سالار، پیامبر، روحانی یا حتی رهبر سیاسی و نظامی (و حتی خدای نر) در زمان‌های مختلف تمایلی بی‌چون و چرا از خود نشان داده‌اند. به‌مفهوم معین، ترس و

³² Primate

³³ Tim Friend

Tremlin, *Minds and Gods*, 25-26.

³⁵ Thomas Bouchard

³⁶ Alpha male

^{۳۴} نقل شده در:

فرمان‌بری توضیح می‌دهند که چگونه انسان‌ها دست کشیدن از تمامی مسئولیت‌های خویش و واگذاری آن‌ها به رهبران را توجیه نموده‌اند؛ از طریق ترک خودمسئولیتی و پی‌رو فرمان‌بر بودن، آن‌ها انتظار ترس شخصی کم‌تری را دارند.

زیردست بودن و فرمان بردن از سایر انسان‌ها به یک اندازه انتخاب اجتماعی و دینی است. عجیب‌ترین اعمال فرمان‌بری در دوران باستان ریشه در ترس داشتند. دست‌کاری اعضای تناسلی مانند اخته و ختنه کردن، با فرض زیردست بودن در مقابل قدرت برتر، پس‌زمینه روان‌شناختی پیچیده‌ای در سنن باستانی به‌عنوان شکلی از باج و ابزار رستگاری دارد. پذیرش معیوب‌سازی اعضای تناسلی به‌خاطر فرصت بهتر بقا و رهایی از تشویش بوده است.^{۳۷} پذیرش جایگاه زیردست و تن به فرمان‌بری دادن راهبردی جهت بقا و کاهش تهدیدات است. فرمان‌بری از خدا و پذیرش مرتبه زیردست یا بندگی در ادراک انسان مهم‌ترین تمهید است؛ در واقع، این رویکرد زیردستی نسبت به خدا تفاوتی عظیم در تسکین ترس ایجاد کرده است.^{۳۸} افرادی که از خدا اطاعت می‌کنند (و زیردستی خود را می‌پذیرند)، تحت این فرض عمل می‌کنند که خدا بدون دلیل به آن‌ها حمله نخواهد کرد. عمل ترس و واکنش فرمان‌بری در پی آن در کاهش واهمه با ایمن‌تر ساختن زندگی از طریق باور بر دین رابطه دارد.^{۳۹}

باری، باتوجه به قابلیت اندیشه عظیم ذهن انسان، نکته حیرت‌آمیز این است که انسان‌های مطیع بدون فکر و تردید از افراد دین‌سالار (یا خدایان نامرئی) فرمان می‌برند. چرا باید این‌گونه باشد و یا چه می‌شود اگر این‌گونه نباشد؟ شاید، خیل عظیمی از رفتارهای سردرگم انسانی ریشه در فرمان‌بری کورکورانه بدون تحلیل دارند. آزمایش فرمان‌بری کورکورانه از اقتدار که توسط استنلی میلگرام^{۴۰} در دانشگاه ییل در سال ۱۹۶۲ انجام گرفت، حاکی از پیچیدگی و خطرات فرمان‌بری از جانب افراد متوسط و معقول جامعه بود. در این آزمایش روان‌شناسی اجتماعی، مشخص شد که افراد متوسط از فرامین بالادستی‌هایشان بدون اعتراض انتقادی پی‌روی می‌کردند، گرچه می‌دانستند که اطاعت از چنین دستوراتی مستلزم تحمیل درد و رنج بر سایر هم‌نوعان است. این آزمایش نشان داد که تک‌تک افراد این آزادی انتخاب را داشتند تا به‌خاطر راحتی وجدان خویش و آسایش دیگران نافرمانی کنند، ولی اکثریت چنین نکردند.^{۴۱} (از آن زمان به‌بعد، هانا آرنهت^{۴۲}

³⁷ Burkert, *Creation of the Sacred*, 47.

وقتی شکار بی‌هیچ امکان فراری در دام شکارگر می‌افتاد، بیضه‌های خود را به‌نشانه تسلیم یا فرمان‌بری گاز می‌گرفت و یا می‌بُرد (مؤلف).

^{۳۸} همان، ۸۰.

^{۳۹} همان، ۳۱.

⁴⁰ Stanley Milgram

^{۴۱} مفهوم «فرمان‌بری از اقتدار» توسط استنلی میلگرام در اثر جنجال‌آفرینش با عنوان *فرمان‌بری از اقتدار: نگاهی آزمایشی به سال ۱۹۷۴* ابداع شد.

⁴² Hannah Arendt

و اریش فروم^{۴۳} دربارهٔ این موضوع دست به قلم بردند. در سازوکار فرمان‌بری کورکورانه بدون اعتراض، ولو ناخواسته، احساس هم‌دردی برای جلوگیری از رنج دیگران نادیده گرفته شد. ذات این آزمایش تابانیدن نور شناخت بر جنبهٔ تاریک فرمان‌بری بود، زمانی که تاریک‌اندیشی و نامنطقیت با پی‌روی معمول از فرامین و هنجارها بدون ارزیابی انتقادی آسیب‌زایی‌شان همراه گشت و این نکته قطعاً در فرمان‌بری کورکورانهٔ افراد از دستورات دین نقشی مهم دارد.

در بستر دینی، فرمان‌بری بدون انتقاد مترداف با فضیلت بود و نافرمانی بالطبع با معصیت مرتبط بود؛ که‌گاه، تعریف «یک فرد خوب» این بوده است که صاحب‌اندیشه‌های شخصی نیست، مقهور و از خودبی‌خود است. برخوردار از اندیشهٔ آزاد، از دید دینی ناب‌گرا، به‌عنوان مغزشویی^{۴۴} یا آلودگی فکری تلقی شده است.^{۴۵} این نوع از فرمان‌بری طی تاریخ به نفع طبقات حاکم دینی تمام شده است که به تهدید، وعدهٔ پاداش، زبان گمراه‌کننده و یا اعمال فشار محض در جهت حفظ مناصب خویش متوسل شده‌اند. این شرایط انسانی شکننده بود که اغلب به نافرمانی به‌خاطر آزادی فرامی‌خواند.^{۴۶} همان‌گونه که اریش فروم عنوان می‌دارد، نافرمانی به‌خاطر آزادی از روی خرد است و نه «علیه» چیزی بلکه «برای» چیزی است - تاباندن نور بر تاریکی‌ست، بیداری‌ست و جرأت دانستن.^{۴۷} فروم هم‌چنین به از خودبی‌خودسازی افراد به‌شیوهٔ روحانیون از طریق مهار اندیشه‌های آن‌ها و مغزشویی‌شان تاحدی که می‌تواند بی‌رحمانه از روی ایمان به کشتار دست یازند اشاره می‌کند - شیوهٔ حفظ اندیشهٔ بربر پیشاتاریخی^{۴۸، ۴۹}

فرمان‌بری از خدا برای ساختار دین چنان مهم است که داستان‌های بسیاری در رابطه با آموختن خطرات نافرمانی وجود دارند. در ادیان یهودیت - مسیحیت - اسلام، خطر نافرمانی در قالب سرگذشت آدم‌وحوا در سفر آفرینش بیان شده است که طبق آن، به‌خاطر نافرمانی از دستور خدا یا «خوردن سیب»، آن‌ها با پیامد الهی اخراج از بهشت و هبوط بر زمین مواجه شدند.^{۵۰} این داستان باستانی حاوی پیام تبعات جدی‌ست که در نتیجهٔ هرگونه سرپیچی از جمله خوداندیشی و خودتصمیم‌گیری دامن‌گیر فرد خواهد شد. لذا، آدم‌وحوا به‌خاطر «سرپیچی نخستین» که توسط آگوستین قدیس^{۵۱} تحت‌عنوان «گناه نخستین» تعبیر شد، پاسخگو گشتند.

⁴³ Erich Fromm

⁴⁴ Brainwashing

⁴⁵ Fromm, *The Sane Society*, 35.

⁴⁶ Erich Fromm, *On Disobedience and Other Essays* (London: Routledge & Kegan Paul, 1984).

^{۴۷} همان، ۳۴، ۳۳.

⁴⁸ Prehistoric

^{۴۹} همان، ۲۹-۲۸.

⁵⁰ Anthony Pagden, *The Enlightenment and Why It Still Matters* (Oxford: Oxford University Press, 2015), 91.

⁵¹ Saint Augustine

همان‌طور که استیفن گرینبلات^{۵۲} عنوان می‌دارد، آگوستین قدیس بایستی خطای نخستین واقع در بهشت را توجیه می‌کرد که خدا مسئول کاستی درون‌نهاد آفرینش نیست: این آدم‌وحوا بودند که بایستی به‌خاطر نافرمانی از لطف خدا محروم می‌شدند. این بدین معنا بود که نافرمانی «بخشی» از طرح آغازین نبود و از این رو همه انسان‌ها به‌هنگام ارتکاب نافرمانی گناهکارند.^{۵۳} فرمان‌بری از خدا اساسی‌ست و هرگونه میل به آزادی بدون اجازه خدا، همان‌گونه که آدم‌وحوا دریافتند، محکوم به رنج دنیوی (و حتی اخروی) است. آدم را حتی می‌توان نماد نخستین سرپیچی از خدا یا دین دانست که شوق آزادی وجودی را داشت. بنابراین، داستان آدم‌وحوا را می‌توان به‌مثابه آزادی از به‌اصطلاح «قفس طلایی» بهشت خدا خواند.

فرمان‌بری کورکورانه و جزمی منطقی^{۵۴} را سرکوب می‌کند، همان‌طور که در مواجهه آگوستین قدیس با واقعیت انسانی مشهود بود. تفسیر آگوستین قدیس متضمن این بود که برهنگی، شهوت نفسانی و معاشقه چیزی جز نافرمانی نیستند. جماع قطعاً بخشی از طرح خدا در داخل و خارج بهشت نبود؛ از روی سرپیچی از خدا بود که عشق نفسانی منجر به بارداری شد و به‌تبع آن، افزایش نسل آدمی رخ داد. مطابق این منطق پیش‌آگوستینی^{۵۵}، عیسی بایستی از مادری باکره زاییده می‌شد (یک رویداد غیرجنسی)، چراکه در بهشت هرگز وسوسه رابطه جنسی یا ابزار تولیدمثل وجود نداشته است. طبق اندیشه آگوستینی، فرد باید فرمان‌بر خدا باشد و زوجها نباید وارد رابطه جنسی لذت‌بخش شوند. در ذهن «فرمان‌بر» خویش، وی اساس رابطه جنسی، بارداری و زایمان و استمرار بنیان نژاد انسان را نه می‌خواست تصدیق کند و نه بدان‌ها پردازد - یک نوع کتمان واقعیت بشری جهت استمرار احساس تشویش به‌خاطر عواقب نافرمانی.

تقلید و فرمان‌بری

تقلید و فرمان‌بری در زندگی انسان دارای یک گرایش متناقض دوگانه است: اصرار به «پیوستگی - پایایی» با گروه از یک‌سو و «خودآتکایی» فکری از سوی دیگر. ادیان و باورهای دینی به‌دلیل تقلید نسل‌ها، از روی فرمان‌بری از نسل‌های پیشین، بنابر خصلت‌های تقلید رفتاری زندگی پستانداری - نخست‌ها استمرار یافته‌اند. معمای تقلید - فرمان‌بری، درمورد گونه انسان، به‌شیوه‌ای است که افراد گاهی برخلاف منافعشان و در عوض به‌نفع گروه عمل می‌کنند که متأثر از ژن‌ها و نیز شخصیت فردی‌شان رفتار می‌نمایند. نوع دوستی

⁵² Stephen Greenblatt

⁵³ Stephen Greenblatt, "How St. Augustine Invented Sex: He Rescued Adam and Eve from Obscurity, Devised the Doctrine of Original Sin - and the Rest Is Sexual History," *The New Yorker: Annals of Culture*, June 19, 2017.

هم‌چنین، بنگرید به:

Stephen Greenblatt, *The Rise and Fall of Adam and Eve* (New York and London: W. W. Norton and Company, 2017).

⁵⁴ Rationality

⁵⁵ Pre-Augustinian

گله‌ای نشأت گرفته شده از «ژن خودخواه» جهت بقای نوع خویش است.^{۵۶} بنابراین، تقلید بخشی از الگوی بقاست که معمولاً به پیوستگی با گروه منتج می‌گردد.

مطالعه تقلید مجموعه‌ای از جستارهای علمی‌ای مختصّ خویش درباره ریشه ذهن انسان را می‌طلبد.^{۵۷} قابلیت تقلید، سازوکاری از مغز تا تبدیل تقلید به رفتار، نشانه رمزگذاری «خود و دیگری» در مغز است. همان‌طور که در فصل اول بحث شد، تقلید از دیگران به‌نظر فعالیت‌های عصبی مشابهی از جانب سلول‌های عصبی آینه‌ای^{۵۸} فاعل و مقلد را نشان می‌دهد. این پدیده به‌عنوان جهش روبه‌پیش بزرگی در فرگشت^{۵۹} انسان مطرح می‌شود.^{۶۰} با ساخت نواژه «یاده»^{۶۱} (رفتار تقلیدی)، ریچارد داونکینز^{۶۲} قصد داشت تا تصریح بدارد که فرگشت می‌تواند به‌وسیله تکرار ژن‌ها در یک سطح و تکرار رفتارها و انتقال فرهنگی در سطح دیگر بدون دخالت در زیست‌شناسی مغزمان رخ بدهد.^{۶۳} این یعنی در روند تکامل فرهنگ، ساختمان و ذات زیست‌شناسی مغز ثابت باقی ماند، ولی رفتار ما تغییر می‌کند. طی این دوران، مغز عالم‌گیر ما در فرهنگی به‌خصوص با برنامه‌ریزی شد تا هم رفتارها را تکرار کند و هم آن‌ها را به سطح پیچیده اجتماعی ارتقا دهد. در قلمرو رشد انسان، تقلید از جنبه ارزنده‌ای برخوردار است، زیرا تقلید از بزرگسالان توسط کودکان آشکارا چیزی است که فراگیری زبان و سایر مهارت‌های انسانی یادگیری شده را تسهیل می‌کند. ژان پیاژه^{۶۴}، روان‌شناس کودکان، از تقلید پراکنده و سامان‌مند حرکت و نیز اشکال پیشرفته‌تر تقلید مانند تقلید نمایشی یا معوق سخن به‌میان می‌آورد که اغلب از کودکی به‌بعد به‌عنوان هم‌آرایی و جذب تصاویر ذهنی درونی می‌شود. نمادها و معناها تدریجاً شکل می‌گیرند.^{۶۵} باری، در مورد روان‌شناسی بزرگسالان، وقتی آدمی بر

⁵⁶ Thomas J. Bouchard, Jr., "Authoritarianism, Religiousness, and Conservatism: Is "Obedience to Authority" the Explanation for Their Clustering, Universality and Evolution?" in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 174, 175, 176, 177.

برای تعریف زیست‌شناختی گسترده‌تر از «ژن خودخواه»، بنگرید به:

Richard Dawkins, *The Selfish Gene* (Oxford: Oxford University Press, 1987).

⁵⁷ Wolfgang Prinz and Andrew N. Meltzoff, "An Introduction to the Imitative Mind and Brain," *The Imitative Mind: Development, Evolution, and Brain Bases*, ed. Andrew N. Meltzoff and Wolfgang Prinz (Cambridge: Cambridge University Press, 2002), 1.

⁵⁸ Mirror neurons

⁵⁹ Evolution

⁶⁰ Giacomo Rizzolatti, Luciano Fadiga, Leonardo Fogassi, and Vittorio Gallese, "From Mirror Neurons to Imitation: Facts and Speculations," in Meltzoff and Prinz, *The Imitative Mind*, 247;

هم‌چنین، بنگرید به:

Ramachandran, "Mirror Neurons and Imitation," 3.

⁶¹ Meme

⁶² Richard Dawkins

⁶³ بنگرید به:

Dawkins, *The Selfish Gene*.

⁶⁴ Jean Piaget

⁶⁵ Jean Piaget, *Play, Dreams and Imitation in Childhood* (1951; Oxon: Routledge, 2007).

این مهارت‌های انسانی تسلط یابد، تقلید از روی فرمان‌بری کورکورانه به ایستایی و تباهی منتهی می‌شود که برای آزادی طبیعت داده‌فردی در دوران بزرگسالی زیان‌بار است.

به‌هنگام زیستن در قامتِ اعضای یک جامعه بزرگ‌تر، پدیده تقلید کورکورانه از دیگران بدون تدقیق محتوا امری رایج است. این از این‌روست که تقلید و فرمان‌بری تقریباً تکالیفی بدون تلاش، سهل‌الانجام هستند و پرهیز از مقابله با اکثریت را آسان‌تر می‌سازند. بنابراین، تقلید ادیان نیاکانی درون مرزهای مجاز، حتی پی‌روی از باورهای عجیب فرهنگی، به‌نظر نامعمول یا غیرعادی نمی‌رسند. حتی غیرعادی‌ترین اعتقاد در واقع پاس داشته می‌شود، چون دیگران نیز بر آن باور دارند و به مؤلفه بی‌اختیاری و ناخودتصمیمی تحت حفاظت فرهنگ جمعی بدل می‌شود - یک نوع رخوت و تنبلی فرهنگی. با اشاعه انگاره‌ها و باورها، فرهنگ تاحدودی واگیر می‌شود.^{۶۶} بنابراین، تقلید یک شیوه راحت و غیرتأملی جهت مدیریت محیط شخصی‌ست. رفتار تقلیدی نیز مزایای زمان‌اندوزی خود را داراست: بدون این‌که مجبور باشیم تا از ابتدا تا انتها را از نو یاد بگیریم، آن‌چه دیگران پیش‌تر در آن‌ها تسلط یافته‌اند را به‌سادگی به‌کار می‌بندیم. با این‌حال، وقتی نوبت به مسائل حیاتی‌داستان زندگی انسان می‌رسد که سرنوشت، آزادی، انسجام عقلانی و شناخت عمیق‌تر از هستی فردی را تعیین می‌کنند، در عوض تکرار صرف اندیشه‌های دیگران، اندیشه خلاقانه بیش‌تری مورد نیاز است.

دانیل کانیمان^{۶۷} برنده نوبل استدلال می‌کند که دو نظام اندیشه غالب در انسان‌ها وجود دارد: تند و کند یا نظام یک و دو. نظام یک، «تندانیشی» که نیازمند ارزیابی تحلیلی و دآوری‌های جدید نیست، اندیشه تقلیدی‌ست: شیوه پاسخ رخوت‌آلود و آشنا از منظر شناختی به یک موقعیت. این نظام اندیشه تند برخاسته از حافظه زبان، فرهنگ‌ها و تصاویر پاسخ‌های آماده از دیگران بدون سنجش تحلیلی عمیق‌تر از واقعیت است. این نظام اندیشه می‌تواند هوشمندانه، عملی و ماهرانه باشد و در عین حال نیز کورکورانه. بدون هیچ تلاشی، انگاره‌های آدمی می‌توانند به باورهای قطعی تبدیل شوند - نوعی از شبه‌قطعیت که دانیل کانیمان از آن تحت عنوان «توهم قطعیت» نام می‌برد.^{۶۸} این نوعاً یک ذهن تقلیدی، تاحدی یک ابزار بقا و تاحدی خودمجاب‌سازی حشویات ادعاهای مطروحه دیگران بدون سنجش واقعیت در پس‌زمینه است که تحت عنوان «خیال‌پردازی‌های مفید» نامیده می‌شود.^{۶۹} دین در این دسته‌بندی اندیشه جای می‌گیرد. بشریت در کل زندگی بالغ خویش را بر این نظام اندیشه تقلیدی - تند بنا می‌سازد. اندیشه تند نتیجتاً در یک زمان باور و عمل بدون تلاش است و در زمانی دیگر مضر.

⁶⁶ Tremlin, *Minds and Gods*, 149–150.

⁶⁷ Daniel Kahneman

⁶⁸ Daniel Kahneman, *Thinking, Fast and Slow* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 2011), 5.

⁶⁹ همان، ۲۳.

و اما، نظام دو «گُنداندیشی» است، زمانی که فرد از اندیشه خُلقانه و انتقادی استفاده می کند - فرایندی که از جانب اقلیت کوچک مکرراً انجام می گیرد. این نظام اندیشه بر تکانه‌ها فائق می آید، در برابر توهمات شناختی مقاومت می کند، نسبت به احساسات به خودی خود مضمون است، خشم را مهار می کند، واقعیت‌ها را می‌سنجد و گزینه‌های بهتری را برمی‌گزیند.^{۷۰} اندیشه‌گران نظام دو مدام برای مقاصد ساده و عملی و کاربردی از نظام یک استفاده می‌کنند، درحالی که اندیشه‌گران سرسخت نظام یک اغلب نسبت به استفاده مستمر از نظام دو یا ناموفقند و یا فراموش کار. دانیل کانمان خاطر نشان می‌سازد که «معتادان» به عملکرد نظام یک دلیل یا واقعیت خیالی‌ای ابداع می‌کنند و می‌کوشند تا اندیشه‌گران نظام دو را به باور بدان متقاعد سازند.^{۷۱} اندیشه‌گران و پیروان نظام یک در معرض خطرند و ممکن است از طریق دست کاری و مغزشویی توسط محیطشان و تقلید صرفاً به خاطر سادگی لطمه پذیرفته و به دیگران نیز لطمه وارد کنند.

شاید، اگر آرتیکل‌های آمریکای جنوبی، در مقام «کاروران»^{۷۲} اندیشه نظام یک با باورهای حشو و تقلیدی تحت «توهم قطعیت»، به جای تقلید و ریختن خون انسان در راستای طلوع هرروزه خورشید، با اندیشه‌ای آغشته به اندکی تعمق بینش‌مند از نظام دو استفاده کرده بودند، نتایج جامعه‌شان تفاوت بنیادینی می‌کرد. انسان‌های بیش‌تری می‌توانستند زنده بمانند. آن‌ها هم‌چنین می‌توانستند در برابر کشورگشایان^{۷۳} استعمارگر اروپایی آسیب کم‌تری ببینند و نه این که استعمارگران را به‌عنوان خدایان پذیرا باشند. این اعمال مردود مردم و رهبران تنداندیش خود بایستی مورد سوال قرار می‌گرفت. می‌توان به‌واقع گفت که اگر نظام دو اندیشه در کار بود، تاریخ آمریکای جنوبی (و نقاط دیگر دنیا) به‌طور بنیادینی متفاوت می‌شد.

به‌طور کل، محاسبه تقلید و فرمان‌بری اغلب هم‌نوابی^{۷۴} با ترس پایین‌تری به‌همراه دارد. باتوجه‌به تنش ذهنی، گرایش به ترس ذهن را بر یافتن نظم و امنیت گروهی در حضور افراد هم‌اندیش جهت دنباله‌روی از یک‌دیگر متمرکز می‌سازد. ترس از خدا، ترس از بیگانگی و ترس از آزادی تقلید و فرمان‌بری را برای یک مسیر زندگی کم‌تشویش‌تر فراهم ساخته است. ادیان و فرهنگ‌ها با هر محتوایی - حتی کاملاً نامنتقی، پرمخاطره و تهی از هر نوع استناد عینی - به این دلیل اشاعه می‌یابند.

بنابراین، تقلید و فرمان‌بری نقشی اساسی در استمرار فرهنگ و دین ایفا کردند. درواقع، تقلید و فرمان‌بری درون بستر دینی - فرهنگی ابزارهای بقا بوده‌اند که بدون آن‌ها امکان داشت فرد مدام برای

^{۷۰} همان، بنگرید به:

Part 1: Two Systems and Part 3: Overconfidence (esp. “the Illusion of Understanding” and “the Illusion of Validity.”)

^{۷۱} همان، فصول ۱۷، ۱۹ و ۲۰.

^{۷۲} Aztec

^{۷۳} Practitioners

^{۷۴} Conquistadores

^{۷۵} Conformity

را محل‌های جدید به اندیشه انتقادی یا محاسبات جدیدی روی بیاورد - یک احتمال طاق‌ت‌فرسا در کنار خطر تبدیل شدن به یک مطرود اجتماعی. میل به تقلید ظاهراً آرامش و هم‌نواختی مخصوصی را وارد زندگی انسان ساخت. لیکن، ناراحتی تقلید کورکورانه بین بعضی از افراد باعث تنش درونی میان ذهن «دوپاره» آن‌ها شد: از یک سو، فرد در پی هم‌نواختی و امنیت است؛ از سوی دیگر، فرد به دنبال آزادی، در جست‌وجوی یک ذهن پویای شغف‌انگیز با موضعی علیه تمامی عرفیات جهل‌آفرین است. گاهی، این دو تمایل دچار هم‌پوشانی یا رقابت نامحسوس با یکدیگر می‌شوند: نوعی از تنش و ناهماهنگی درونی هم‌زمان با این که فرد مدام خود را در ترازوی قیاس با قدرت روان خود و شرایط زندگی می‌سنجد و طبق آن راهبردپردازی^{۷۶} می‌کند.

فرمان‌بری و تقلید اغلب در زندگی انسان به شکلی معنابخش بوده است. معنا نقش پیچیده‌ای بازی کرده است. زمانی که نیاکان انسان ما درباره مرگ آگاه شدند و به تأمل درباره آن پرداختند، این که مرگ به نظر قطع ارتباط با واقعیت می‌رسید و آدمی غیرواقعی می‌گشت و لذا به «هیچ» می‌پیوست، حس خاصی از «معنا»ی زندگی بایستی آفریده می‌شد. لیکن، معنا اغلب بالاتر از آزادی می‌ایستاد. زندگی زیسته «معنادار» به واسطه اطاعت از یک خدا و تقلید فرهنگ والدین نسبت به زیستن یک زندگی آزاد ولی (ظاهراً) تهی از معنا به نظر رضایت‌بخش‌تر می‌نموده است.

مطابق استنتاج کیچی نیشیتانی^{۷۷}، زمانی بود که «خود»^{۷۸} به نجات انسان‌ها آمد و به‌رغم این که جمله امور در جهان نماد پوچی و مرگ بودند، از تنزیل زندگی انسان توسط پوچی^{۷۹} و قوانین طبیعت جلوگیری نمود.^{۸۰} با ابداع داستان‌ها و تکرار و تقلید از آن‌ها، هیچی زندگی به چیزی، موجودیتی معنادار تغییر یافت. داستان‌ها گاهی وعده یک بازگشت شکوه‌مند به زندگی و یک بازگشت به خانه‌ی ازلی را داده‌اند. این روایت اسطوره‌پرداز تشویش وجودی هیچی را به زندگی هدف‌مند تبدیل ساخت. نقل هزاران ناحقیقت^{۸۱} (که حقیقت می‌نمودند) کمک کرد تا تهیگی^{۸۲} و دل‌زدگی مهار شود. این عملکرد متناقض بود که از یک سو به یافتن ساختار از طریق فرمان‌بری از پیام‌های موجود در این داستان‌ها و از سوی دیگر به زیستن با تزلزل ذهن پویا و تحول‌گرا منتهی گشت - زیستن در خودفریبی به‌خاطر حس خوب.

⁷⁶ Strategize

⁷⁷ Keiji Nishitani

⁷⁸ Ego

⁷⁹ Nihilism

⁸⁰ Keiji, Nishitani, *Religion and Nothingness*, trans. Jan van Bragt (Berkeley: University of California Press, 1983), xxxiii, 7, 11, 47, 85, 88, 93, 230.

⁸¹ Untruth

⁸² Emptiness

و اما در پرداختن به مسئله «هدف»، دنیل دنت^{۸۳} و ریچارد داوکینز هر دو بر دو نوع هدف بقا تأکید ورزیده‌اند: «کهن‌هدف^{۸۴}» که به‌طور عریان غریزی‌ست و در خدمت بقای وجودی و زیست‌شناختی است. مورد دیگر «نوهدف^{۸۵}» است که افراد برای پاسخ‌گویی به پرسش «چرای» خویش آن را بر شالوده «کهن‌هدف» بنا می‌کنند. پرسش «چرا» درباره ظاهر و هدف گیتی^{۸۶} پاسخ مشخصی ندارد. به‌نظر نمی‌رسد که هیچ جانوری غیر از انسان درگیر بحث «افلاطونی^{۸۷}» «کهن‌هدف» شود، چه رسد به «نوهدف»؛ این پرسش در عوض بروز اندیش‌سازه^{۸۸} ابزار ساز انسان است، ذهنی که حتی نمی‌تواند درک کند که توانایی مغزی و کارایی ساخت ابزارش در زندگی از کجا ناشی می‌شود (با وام‌گیری از انگاره دنیل دنت). همه این ابعاد انسان را ناتوان و در جست‌وجوی امانت‌ذهنی پیش برده‌اند.

با ساخت اسطوره‌ها درباره ابعاد و اهداف پنهان جهان، افراد به جعل معنا و مهار ترس برای زندگی پرداختند. در این اسطوره‌ها، به انسان وعده جایگاهی والاتر از این جهان داده می‌شد. بسیاری از اندیشه‌ها برای هزاره‌ها تکرار گشته و پی گرفته شدند. زمانی که این نوع مبالغه‌ها و روایات ساختگی حیرت‌آمیز درباره واقعیت به اوج خود رسیدند، اندیشمندان خردگرا و فیلسوفان طبیعت‌گرا (از تقریباً سه‌هزار سال پیش تا عصر جدید) دیگر نمی‌توانستند آن‌ها را نادیده بگیرند و لذا علیه جاعلان و مقلدان این دست مطالب شروع به استدلال کردند. برای آن‌ها آشکار گشت که این داستان‌های ساختگی برای مهار ترس خود و معنابخشی به زندگی با واقعیت هستی‌پچیده و یکپارچگی ذهن انسان در تقابل قرار دارند. به‌رغم این، تفاسیر ساختگی و دینی از واقعیت زندگی همچنان برخی مخاطبان را اقناع می‌نمود، درحالی‌که تفاسیر بخرد برخی دیگر را. گفته می‌شود زمان‌هایی هستند که ذهن اسطوره‌پرداز اموری را درک می‌کند که خردمندان از درک آن‌ها عاجزند.^{۸۹} هم‌زمان، ذهن خردمند قدرت بی‌حد و حصر طبیعت و بی‌کرانگی زندگی را درک می‌کند که انسان‌های دین‌محور ولو در سیاق خویش «معنادار» نمی‌توانند آن‌ها را درک کنند. این زمانی‌ست که خردمندان افق‌هایی از زندگی را می‌بینند که مقلدان اسطوره‌پرداز از دیدن آن‌ها عاجزند.

ترس مفروض کلیدی تولید ادیان، جعل داستان‌ها، برپایی خدایان جهت پرستش و آفریدن نظام فرمان‌بری بی‌چون و چرا بود. تقلید از سنن نیاکان افراد را در اسارت خویش گرفتار ساخت. با این حال، رویکرد مبالغه‌آمیز فرمان‌بری دینی چنان نزولی باقی ماند که باعث شد پرومته^{۹۰} تک‌رو، یک تایتان^{۹۱} و دوست

⁸³ Daniel Dennet

⁸⁴ Arche-purpose

⁸⁵ Neo-purpose

⁸⁶ Universe

⁸⁷ Platonic

⁸⁸ Mindset

^{۸۹} همان، ۲۳۹.

⁹⁰ Prometheus

⁹¹ Titan

انسانیت و دشمن خدای زئوس^{۹۲}، به نوعی لرزه بر اندام روحانیون و پیروان زئوس اندازد^{۹۳}: «ترجیح می‌دهم به این سنگ غل‌وزنجیر بشوم تا این که خادم فرمان‌بر خدایان باشم.»^{۹۴}

برآمد

جوهر اسطوره‌ها که از دل آن ادیان پدید آمدند، برای بسیاری از افراد ترسیده در طول تاریخ به طرُق سودمند بوده است. صدها دین در سرتاسر جهان شکل گرفته‌اند تا به جوامع در مواجهه با ترس‌ها و امیدهای روان‌شناختی‌شان، معنابخشی به زندگی‌شان و حتی وعده زندگی آخرت چه در بهشت و چه در قالب تناسخ برتر کمک کنند. دین هم‌چنین در نقش یک مؤلفه اجتماعی نیز ظاهر شده است - ایجاد ارتباط میان افراد در مقیاسی گسترده‌تر - رفتار انسانی سازگاری (یا شاید ناسازگاری) که از طریق فرهنگ انتقال یافت.^{۹۵} دین حسّی از جامعه، همکاری اجتماعی، خویشاوندی گسترده و پیوسته از منظر زیست‌شناختی - روان‌شناختی^{۹۶}، حس خوب بودن در مکانی سهمیم با افراد هم‌اندیش به آدمی بخشیده است.

بالین وجود، شاید داوطلبانه بنابر ترس، انسان سوار بر کشتی دین شد تا نه در مسیر شناخت حقیقی جهان و خود بلکه دقیقاً نقطه مقابل آن پیش رود - پاشیدن رنگ ابهام بر جهان با حکایت‌های ساختگی انسان محورگرا^{۹۷}، اتکای آسوده بر آن به واسطه ایمان برای هزاران سال. بسیاری از «حقیقت‌های» عرفی یا اسطوره‌ای تحت لوای دین به مواجهه با همان ترس کهن‌الگووار^{۹۸} از ناشناخته می‌پردازند. قوای شناختی محدود نیاکان انسان برآوردهای سرسری از زندگی و واقعیت تولید کردند، چیزی که درخور کوشش‌های حقیقت‌جویی آن‌ها و الزامات روان‌شناختی زمانه آن‌ها بود، ولی نه فقط آن‌ها را بلکه نسل‌های تا به امروز را از شناخت بخرد جهان، خود و یک‌دیگر بازداشت. خودتحلیلی و بررسی تحلیلی جهان در سنن دینی متعدّد اغلب جایگاهی مشکوک و ارتدادآمیز داشته است.

⁹² Zeus

⁹³ Campbell, *The Masks of God*, 281.

⁹⁴ Fromm, *On Disobedience*, 1.

⁹⁵ Peter J. Richerson and Lesley Newson, "Is Religion Adaptive? Yes, No, Neutral, But Mostly, We Don't Know," in *The Evolution of Religion: Studies, Theories, & Critiques*, ed. Joseph Bulbulia, Richard Sosis, Erica Harris, Russell Genet, and Karen Wyman (Santa Monica, CA: Collins Foundation Press, 2008), 61-66.

با ساده‌انگاره دانستن آن، پیتر جی. ریچرسون و لزی نیوسون علیه تحلیل مفهوم ناسازگار دین توسط ریچارد داوکینز استدلال می‌کنند.

⁹⁶ Bernard Crespi, "The Kin Selection of Religion," in *Oxford Handbook of the Evolution of Religion*, ed. J. M. Liddle and T. Shackleford (in press), 15-16.

⁹⁷ Anthropocentric

⁹⁸ Archetypal

تقلید - فرمان‌بری عموماً برای مغز انسان آسان‌تر بوده است. در یک مفهوم، همان‌طور که جان سی. اسکات^{۹۹} عنوان می‌دارد، «گسترش یک‌جانشینی انسان خردمند را به‌مراتب بیش‌ازپیش به جانور گله‌ای تبدیل کرد.»^{۱۰۰} و فرهنگ‌ها، درکلام دانیل کوئین^{۱۰۱}، به «زندانی‌های» بزرگی تبدیل شدند که هیچ‌کس، چه غنی و چه فقیر، توان فرار از آن‌ها را نداشتند.^{۱۰۲} به‌دلیل رخوت و تشویش‌های نامنتقی‌اش، مغز از طبیعت و کارکرد بدون دخالت آرزوها و دعا‌های واهی انسان جدا گشت. و بنابراین، باوجود سودمندی روحی - روانی دین برای برخی افراد، فیلسوفان و اندیشمندان انتقادی استدلال کرده‌اند که ترس و اندیشه دینی واقعیت را تحریف می‌کنند. این فرایند تحریف واقعیت دردل فرایند قدرتمند اسطوره‌پردازی که به دین منتقل شد جای گرفته است.

* * * *

⁹⁹ James C. Scott

¹⁰⁰ Scott, *Against the Grain*, 83.

¹⁰¹ Daniel Quinn

¹⁰² Daniel Quinn, *Ishmael: An Adventure of the Mind and Spirit* (New York: Bantam Turner, 1992), 252.

تعارض بین غریزه انسان و خواست فرهنگ موضوعی بوده است که از طرف بسیاری از اندیشمندان مدنظر قرار گرفته است. بنگرید به:

Konrad Lorenz, *The Waning of Humaneness*, trans. Warren Kickert (Boston and Toronto: Little Brown and Co., 1987), 129.

کنراد لورنز به‌طور ویژه به کانت و شیپلر اشاره می‌کند. زیگموند فروید نیز این تعارض بین انسان و تسلط فرهنگ بر او را به‌طور کامل مورد بررسی قرار داده است.